

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دوران امر بین نفسی و غیری، عینی و کفایی، تعیینی و تخییری

مبحث سادسی که مرحوم آخوند(ره) در بحث اوامر داشته‌اند این بحث است که، در دوران امر، بین نفسی و غیری بودن، چه باید گفت؟ در دوران امر بین عینی و کفایی بودن، چه باید گفت؟ و همچنین در دوران امر بین تعیینی و تخییری بودن چه باید گفت؟

نظر مرحوم آخوند(ره) در این مسئله

اگر وجوب، واجبی مسلم باشد، اما شک داریم که، وجوب این واجب، نفسی است یا غیری؟ در اینجا مرحوم آخوند(ره) در هر سه مورد، یعنی هم در شک بین نفسی و غیری بودن، هم بین کفایی و عینی بودن و هم بین تعیینیت و تخییریت، مسئله اصاله الاطلاق را مطرح کرده فرموده‌اند: از اصاله الاطلاق استفاده می‌کنیم.

در دوران بین نفسی و غیری بودن، اصاله الاطلاق نفسی بودن را اقتضاء دارد، در دوران بین عینی و کفایی بودن، اصاله الاطلاق عینی بودن را اقتضا می‌کند و همچنین در دوران بین تعیینی و تخییری، اصاله الاطلاق تعیینیت را اقتضا می‌کند و این را مرحوم آخوند(ره) در دو، سه سطر بیان فرموده و این بحث را تمام کرده‌اند.

در اینجا اشکالی بر مرحوم آخوند(ره) وارد است و به دنبال این اشکال، مرحوم محقق اصفهانی(ره)(در حاشیه کفایه) کلام مرحوم آخوند(ره) را توجیه کرده‌اند که، به نظر می‌رسد که آن توجیه، توجیه تامی نباشد.

نقد و بررسی کلام مرحوم آخوند(ره)

اشکال این است که واجب را، به واجب نفسی و غیری تقسیم می‌کنیم، واجب نفسی یعنی واجبی که، «وجب لنفسه» و واجب غیری یعنی آن واجبی که، «وجب للغير».

شما(مرحوم آخوند(ره)) فرموده‌اید: اگر وجوب در یک واجبی مسلم بود و شک کنیم که آیا نفسی است یا غیری؟ اصاله الاطلاق می‌گوید: این واجب، نفسی است، برای این که واجب غیری، نیازی به بیان و معونه زایده دارد و مقدمات حکمت می‌گوید: چون نیاز به بیان زاید دارد، اگر قرینه بر آن درکار نباشد، اصاله الاطلاق دلالت بر واجب نفسی بودن دارد.

اشکالی که به فرمایش ایشان هست این است که، شما واجب نفسی را قسیم برای واجب غیری قرار داده و هردو را از اقسام مطلق الواجب قرار می‌دهید و می‌گویید: «الواجب اما نفسی و اما غیری»، اگر طبق فرمایش شما واجب غیری نیاز به بیان زاید داشته باشد و واجب نفسی نیاز به بیان زاید نداشته باشد، لازمه‌اش این است که، این قسم با مقسم اتحاد پیدا کند، یعنی واجب نفسی عین مقسم باشد.

در حالی که برای همه ثابت است که، باید بین مقسم و اقسام یک فرقی باشد، هر قسمی باید خصوصیتی داشته باشد که، در قسم دیگر نباشد.

بنابراین این اشکال به مرحوم آخوند(ره) هست، لذا نمی‌توانیم بگوییم: واجب نفسی نیاز به بیان زاید ندارد، اما واجب غیری نیاز به بیان زاید دارد و اگر در موردی بیان زاید نداشتیم، پس اصله الاطلاق نفسی بودن را اقتضاء می‌کند. اشکال این است که لازمه این فرمایش، اتحاد قسم و مقسم است.

جواب محقق اصفهانی(ره) از این اشکال

مرحوم محقق اصفهانی(ره)(در حاشیه کفایه) برای این که، این اشکال به مرحوم آخوند(ره) وارد نشود، فرموده‌اند: مراد آخوند(ره) این نیست که، واجب نفسی قید ندارد، تا بگویید: چه فرقی بین این قسم و مقسم وجود دارد؟ بلکه آخوند(ره) خواسته فرماید: هم واجب نفسی و هم واجب غیری قیدی دارند، منتها قید واجب نفسی، قید عدمی است، یعنی «الواجب النفسی ما وجب لا للغير»، قید دارد، اما قیدش یک قید عدمی است، اما در مقابلش، «الواجب الغیری ما وجب للغير».

مرحوم اصفهانی(ره) فرموده‌اند که: مرحوم آخوند(ره) نظرش بر این است که، هم واجب نفسی نیاز به قید دارد و هم واجب غیری، لکن قید در واجب نفسی، یک قید عدمی است، اما قید در واجب غیری یک قید وجودی است.

بعد فرموده‌اند: قید وجودی نیاز به بیان دارد، «ما وجب للغير» یک قید اضافی وجودی است که نیاز به بیان دارد، اما قید عدمی نیاز به بیان ندارد، قید وجودی نیاز به قرینه دارد، اما قید عدمی نیازی به قرینه ندارد.

لذا اگر در موردی شک کردیم که، واجب نفسی است یا غیری؟ اصله الاطلاق می‌گوید: آن که نیاز به قرینه دارد، اگر قرینه برایش نبود، طرف دیگر تعین پیدا می‌کند و آن قید وجودی است که، نیازی به قرینه دارد، اما واجب نفسی که قید عدمی دارد، نیازی به قرینه ندارد. این خلاصه توجیهی که مرحوم محقق اصفهانی برای فرمایش استادشان مرحوم آخوند ذکر کرده‌اند.

نقد و بررسی این توجیه مرحوم اصفهانی(ره)

چند اشکال متوجه این توجیه است؛ اولاً این خلاف ظاهر فرمایش آخوند(ره) است، عبارت ایشان را که ملاحظه می‌کنیم، فرموده‌اند: واجب نفسی، آن واجب است که، هیچ قیدی ندارد و واجب غیری آن است که قید دارد.

لذا این توجیهی که شما بیان کرده‌اید که، واجب نفسی قید دارد و قیدش هم قید عدمی است، بر خلاف ظاهر فرمایش آخوند(ره) است، یعنی توجیهی است که، «لا یرضی به صاحبه».

اشکال دوم که اشکال مهمتری هم هست این است که، چرا قیدش را، قید عدمی قرار داده‌اید؟ می‌گوییم: «الواجب النفسی ما

وجب لنفسه» که، قیدش هم وجودی است، یا به فرمایش ایشان، آن طرفش را هم اشکال کنیم که، در واجب غیری نگوییم: «ما وجب للغير»، بلکه بگوییم: «ما وجب لا لنفسه»، که البته عمده اشکال به حسب عبارت عرفی، در آن طرف قضیه می‌آید.

وقتی واجب غیری و نفسی را معنا می‌کنیم، هیچ وقت نمی‌گوییم: «ما وجب لا للغير»، بلکه می‌گوییم: «ما وجب لنفسه» لذا اشکال دوم هم این است که، قید در واجب نفسی هم، یک قید وجودی هست.

اشکال سوم این است که، چرا بین قید وجودی و عدمی فرق گذاشته‌اید، هم قید وجودی نیاز به بیان دارد و هم قید عدمی.

بله اگر عدم بنحو سالبه محصله باشد، نیازی به بیان ندارد، اما این عدمی که در اینجا مراد است، عدمی است که بنحو سالبه معدوله است، یعنی اگر «ما وجب لا للغير» بنحو سالبه معدوله شد، چون سالبه معدوله در حکم موجد است، لذا همانطوری که قید وجودی نیاز به بیان دارد، قید عدمی هم نیاز به بیان دارد.

برای تکمیل اشکال سوم می‌گوییم: این که در مقدمات حکمت گفتند: قرینه بر خلاف نباشد، نگفته‌اند: برای یک امر وجودی نباشد، بلکه گفته‌اند: قرینه بر خلاف اطلاق نباشد، چه این قرینه برای امر وجودی باشد، یا قرینه برای یک امر عدمی.

راه‌های دیگر برای اثبات این مسئله

لذا این اشکال به استدلال آخوند(ره) وارد است، لذا این راه را کنار می‌گذاریم و در اینجا چهار راه دیگر مطرح است.

راه حل اول: تبادر

یکی مسئله تبادر است که، وقتی شک می‌کنیم که، آیا واجبی، نفسی است یا غیری؟ لقائل ان يقول که، آنچه که به ذهن تبادر پیدا می‌کند، عبارت از نفسی بودن است، اما غیری بودن به ذهن تبادر پیدا نمی‌کند.

نقد و بررسی راه حل اول

این تبادر هم گرفتار اشکال است، برای این که اولاً تبادری را علامت حقیقت می‌دانیم که، مستند به حاق لفظ باشد، یعنی بگوییم: خود هیأت افعال در ذهن انسان، به واجب نفسی تبادر می‌کند، در حالی که تبادر در اینجا، اگر هم باشد، مستند به حاق لفظ نیست، بلکه مستند به این است که، کثیر ما صیغه افعال در واجب نفسی استعمال شده است.

ثانیاً اگر بگویید: از تبادر وجوب نفسی استفاده می‌شود، لازمه‌اش این است که، تمام صیغه‌های افعالی که در واجب غیری بکار برده شده، استعمال مجازی است.

اگر بگوییم: متبادر از صیغه افعال، وجوب نفسی است، معنایش این است که، استعمال صیغه افعال در وجوب نفسی حقیقت است، پس اگر در موردی، صیغه افعال را در واجب غیری استعمال کردند، در آنجا استعمال باید مجازی باشد. مثلاً این آیه شریفه که مربوط به وضو است، «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»، باید بگوییم: استعمال هیئت امر در اینجا، استعمال مجازی است، در حالی که کسی به این مطلب ملتزم نمی‌شود.

البته در این اشکال دوم، «فتمامل» ی را هم کنارش می‌گذاریم، برای این که این اشکال دوم انصافش این است که، اشکال واردی نیست.

حال خودتان تامل بفرمایید و وجه عدم ورودش را پیدا کنید.

راه حل دوم: انصراف

راه حل دوم، انصراف است که گفته‌اند: صیغه افعال انصراف به واجب نفسی دارد.

نقد و بررسی راه حل دوم

این را هم باید به راحتی بتوانید جواب دهید، چه انصرافی بدرد می‌خورد؟ آیا انصرافی که منشأش کثرت الوجود است یا انصرافی که منشأش کثرت الاستعمال است؟

انصرافی علامت ظهور است که، منشأش کثرت الاستعمال باشد، اگر گفتند: «اثنتی بانسان» انسان مشترک بین رجل و مرء است، اگر در بین انسانها نود مرد باشد و ده زن، اینجا می‌گویند: کثرت الوجود سبب انصراف لفظ انسان به رجل نمی‌شود. اما اگر لفظ انسان را صد مرتبه استعمال کردند، نود مرتبه ازش رجل اراده کردند، کثرت الاستعمال علامت برای انصراف می‌شود.

در مانحن فیه اشکال این است که، صیغه افعال نسبت به واجب نفسی کثرت الاستعمال ندارد و بعلاوه ممکن است که، اگر واجبات نفسیه و غیریه را کنار هم بگذاریم، استعمال صیغه افعال، در واجبات غیریه بیشتر هم باشد.

بنابراین انصراف هم کنار می‌رود، پس تبادر، انصراف و راه حل مرحوم آخوند(ره) هم کنار رفت، دو راه دیگر در مسئله باقی مانده است که، ان شاء الله روز شنبه عرض می‌کنیم.

بحث اخلاقی هفته

روایتی در تحف العقول آمده و مرحوم مجلسی(ره) هم در بحار، جلد 88، ص 261 نقل کرده‌اند که، سفیان ثوری آمد خدمت امام صادق(علیه السلام) و به حضرت عرض کرد که، به من سفارشی کنید، تا این سفارش شما را مورد عمل قرار دهم.

حضرت هم ابتدائاً فرمودند که: اگر سفارش کنم، به آن عمل می‌کنی؟ یک قسمتش که روی آن تاکید دارم این است که، حضرت فرمودند: «ثق بالله...»، اطمینان به خدا داشته باش، تا به مقام عارف بودن به خدا برسی. این نکته و راهنمایی بسیار مهمی است که، انسان اطمینان به خدا داشته باشد.

اگر کسی بخواهد واقعا اطمینان به خدا داشته باشد، شرط اولش این است که، دائما به او توجه داشته باشد، کسی که غافل از خدا هست، نمی‌تواند اطمینان به خدا داشته باشد. انسان باید دائما توجه به خدا داشته باشد که، «انا عبد و الله رب».

این خیلی مشکل است که در کارهای که انجام می‌دهیم، در هر موردی؛ در مسائل مادی زندگی، مسائل علمی، مسائل سیر و سلوکی، مسائل اجتماعی و... توجه به خدا داشته باشیم.

این قدم اول است که اگر انسانی بخواهد اطمینان به خدا داشته باشد، باید توجه به خدا داشته باشد.

مرحله دوم توجه این است که، لا اقل بصورت اجمال بداند که، او تدبیر امور انسان را بدست دارد و بندهاش را رها نمی‌کند. مثل -نعوذ بالله- یک چوپانی نیست که، بندهاش را در این عالم رها کند و بگوید: حالا هر جا می‌خواهد برود و به هر نتیجه که می‌خواهد برسد.

گاهی اوقات هم که اشتباهی می‌کنیم، «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»، دیگر اختیار خودت هست که، بروی در راه راست و نروی.

اینطور نیست آن وجودی که، «دائم الفیض» است، «یا من وسعت رحمته کل شیء» اینطور نیست که انسان را رها کند. ما در این عالم خلق کرده است و حتی بعد از انزال کتب و ارسال رسل، باز هم ما را رها نکرده و با قرار دادن ولی الله که، حجت بین مردم و خداست، باز انسان را رها نکرده است.

این نکته، یک نکته‌ای است که، گاهی اوقات به آن توجه نداریم و باید بدانیم که، دائماً مراقب و متوجه ماست، اگر بنده او که پیامبر هست، تحمل این را ندارد که، امتش در قیامت گرفتار عذاب شود، او در حد بی نهایت این رافت و رحمت است.

به این باید توجه داشته باشیم، توجه به اصل وجود و ذات مقدس حق تعالی و هم به این که او ما را رها نکرده است.

اگر این دو مرحله در ما زنده شود، واقعا هم توجه داشته باشیم و هر قدمی که بر می‌داریم و هر دستی که تکان می‌دهیم، صیغره او کبیره که انجام می‌دهیم، او متوجه است و غیر از نظارت و ناظر بودن، یک مرحله بالاتر است که، نمی‌خواهد که در مسیر غیر صحیحی هم قرار بگیریم.

این بدبختی یک انسان است که، با وجود این که همه توجهات الهی به او است، باز راه را کج کرده و خودش را از گردونه الهی خارج می‌کند. این انسان چقدر شقاوت پیدا می‌کند. داریم که اثر بعضی از گناهان این است که، انسان در دنیا و آخرت توجه پیدا نمی‌کند و به انسان هم نظر نمی‌کنند. اثر وضعی گناه این است که، خداوند نظرش را از انسان بر می‌گرداند.

باید بدانیم که او نمی‌خواهد این وجودی که خلق کرده، هدر رود، همه نکته‌ها در همین است و اینطور نیست که مثل باغبانی باشد که، دو گل در باغچه قرار دهد و بعد بگوید: هرچه شد شد، نه او حکیم است و نمی‌خواهد این وجود هدر رود. این ما هستیم که بدست خودمان، خودمان را هدر می‌دهیم و می‌سوزانیم و نابود می‌کنیم.

اگر این دو مطلب در انسان باشد، مقام اطمینان پیدا می‌شود و انسان اطمینان به خدا پیدا می‌کند. او متکفل حیثیت، عزت و همه امور انسان است و این می‌شود مرحله اطمینان به خدا.

البته اینطور هم نیست که، انسان بنشیند و بگوید: او متکفل همه امور ماست و ما کاره‌ای نیستیم، بلکه باید شرایطش را هم فراهم کنیم.

آنچه که امام صادق (علیه السلام) در این روایت فرموده‌اند این است که: «ثِقْ بِاللَّهِ» اطمینان به خدا داشته باش، «تکن عارفاً»، عارف به این نیست که، انسان بگوید «چله نشینی می‌کنیم، در زیر زمینی چهل روز بنشیند، از دوست و زن و بچه و اجتماع منزوی شود، اسمش را هم بگذاریم چله نشینی، این اصلاً در مکتب اهل بیت ما نبوده است.

وصلَّى الله على محمد و آله الطاهرين